



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریکی - نقد ایدئولوژی

# رزمندگی سیاسی مارکس

در زمان انجمن بین‌المللی کارگران



مارچلو موستو

ترجمه بهرام صفایی

اردیبهشت‌ماه 1357

## 1. رهاورد مارکس برای بین‌الملل

انجمن بین‌المللی کارگران - که در 28 سپتامبر 1864 در لندن پایه‌گذاری شد - سازمانی بود با چندین جریان مختلف سیاسی که توان همزیستی با یکدیگر را داشتند. اتحادیه‌گرایان رفرمیست از انگلستان، همیاران (mutualists) فرانسوی متأثر از نظریه‌های پی‌یر ژوزف پرودون، مخالفان سرمایه‌داری، و ملغمه‌ای از گروه‌های دیگر، از جمله افرادی تحت تأثیر سوسیالیست‌های «تخیلی»، هشت سال دشوار همکاری کردند تا نخستین تجربه‌ی سیاسی فراملیتی جنبش کارگری را شکل دهند. [1]

تضمین همراهی تمامی این جریان‌ها در یک تشکیلات واحد، حول برنامه‌ای بسیار متفاوت با رویکردی که هریک از این جریان‌ها از آن آغاز کرده بودند، دستاورد بزرگ کارل مارکس بود. توانایی‌های سیاسی مارکس او را قادر ساخت جریان‌هایی را آشتی دهد که آشتی‌ناپذیر جلوه می‌کردند، و مراقب باشد بین‌الملل همچون بسیاری از انجمن‌های پیشین کارگری به سرعت به بوته‌ی فراموشی سپرده نشود. مارکس بود که هدفی روشن به بین‌الملل بخشید و به برنامه‌ای سیاسی با درهای گشوده، اما به‌طور قاطع طبقه‌بنیاد دست یافت که به آن خصلتی توده‌ای و رای هرگونه فرقه‌گرایی می‌بخشید. مارکس همواره روح سیاسی شورای عمومی بین‌الملل بود: پیش‌نویس تمام بیانیه‌های اصلی بین‌الملل را نوشت و گزارش تمام کنگره‌ها را تهیه کرد.

مارکس همچنین نویسنده‌ی **خطابه‌ی افتتاحیه و اساسنامه‌ی موقت بین‌الملل** بود. مارکس در این متن‌های بنیادین، همانند بسیاری متن‌های دیگری که پس از آن نوشت، قاطعانه مبارزه‌ی اقتصادی و سیاسی را به یکدیگر پیوند داد، تفکر بین‌المللی و کنش بین‌المللی را گزینه‌ای برگشت‌ناپذیر توصیف کرد. عمدتاً به لطف توانایی‌های مارکس بود که بین‌الملل کارکرد سنتز سیاسی خود را بسط داد، و خاستگاه‌های ملی مختلف را در پروژه‌ای برای مبارزه‌ی مشترک متحد کرد که خودمختاری قابل‌توجه، اما نه استقلال کامل آن‌ها را از مرکز فرماندهی به رسمیت می‌شناخت. حفظ وحدت گاهی اوقات فرساینده بود، به‌ویژه از آن رو که دیدگاه ضدسرمایه‌داری مارکس هیچگاه موقعیت سیاسی غالبی درون تشکیلات نداشت. با این حال به‌تدریج، تا حدی از طریق سرسختی خودش، و تا حدی از طریق انشعاب‌های گاه و بیگاه، اندیشه‌ی مارکس به آموزه‌ای همزیست بدل شد. این کاری طاقت‌فرسا بود، اما تلاش برای شرح و بسط موضوعات سیاسی به‌گونه‌ای قابل‌توجه از مبارزات سیاسی آن دوران سود برد. سرشت تحرکات کارگری، چالش ضدنظام کمون پاریس، وظیفه‌ی بی‌مانند سر پا نگه داشتن چنین تشکیلات بزرگ و پیچیده‌ای، و مجادلات پی‌درپی با دیگر گرایش‌ها در جنبش کارگری پیرامون موضوعات نظری و سیاسی متعدد، تمام این موارد مارکس را به ورای مرزهای اقتصاد سیاسی صرف سوق داد، حوزه‌ای که پس از شکست انقلاب 1848 و تضعیف اغلب نیروهای سیاسی بخش اعظم توجه مارکس به آن جلب شده بود.

مارکس همچنین برانگیخته می‌شد که ایده‌هایش را بسط دهد و گاهی اوقات بازبینی کند، یقین‌های قدیمی را به بحث بگذارد و پرسش‌های جدیدی برای خود طرح کند، و به‌ویژه نقدش از سرمایه‌داری را با ترسیم طرح‌واره‌های کلی جامعه‌ی کمونیستی تیزتر کند. از این رو دیدگاه ارتدوکس قدیمی پیرامون نقش مارکس در بین‌الملل که بر اساس آن مارکس به‌طور مکانیکی نظریه‌ای سیاسی را بر تاریخ اعمال کرد که پیش از آن در حصار تنگ پژوهش‌ش ساخته و پرداخته بود، سراسر دور از واقعیت است.

در یکی از اسناد سیاسی - تشکیلاتی کلیدی بین‌الملل، مارکس کارکرد آن را اینگونه خلاصه کرد: «ترکیب جنبش‌های خودانگیخته‌ی طبقه‌ی کارگر و عمومیت دادن به آن وظیفه‌ی انجمن بین‌المللی کارگران است، اما

نه اینکه نوعی نظام اعتقادی را دیکته یا تحمیل کند.» [2] فارغ از خودمختاری قابل‌ملاحظه‌ای که به فدراسیون‌ها و شعبه‌های محلی داده شد، بین‌الملل همواره در جایگاه رهبری سیاسی باقی ماند. شورای عمومی آن بدنه‌ای بود که سنتز وحدت‌بخش از طیف گسترده‌ای از موضوعات را در نظر داشت، موضوعاتی از قبیل شرایط کاری، تأثیرات ماشین‌آلات جدید، حمایت از اعتصابات، نقش و اهمیت اتحادیه‌های کارگری، مسئله‌ی ایرلند، موضوعات سیاست خارجی، و البته، چگونگی ایجاد جامعه‌ی آینده.

## 2. پیروزی بر همیاران

در سپتامبر 1866 شهر ژنو میزبان نخستین کنگره‌ی بین‌الملل بود. شرکت‌کنندگان در کنگره اساساً به دو اردوگاه تقسیم شدند. نخستین اردوگاه شامل نمایندگان بریتانیا، چند آلمانی و اکثریت سویسی‌ها، از بخشنامه‌های شورای عمومی پیروی می‌کردند که نوشته‌ی مارکس بود (که خود در ژنو حضور نداشت). اردوگاه دوم، دربرگیرنده‌ی نمایندگان فرانسه و فرانسوی‌زبان‌های سوییس، متشکل از همیاران بود. در واقع، در آن زمان مواضع میانروانه در بین‌الملل شایع بود و همیاران جامعه‌ای را در نظر داشتند که در آن کارگران در آن واحد تولیدکننده، سرمایه‌دار و مصرف‌کننده باشند. آنها اعطای اعتبار آزاد را ابزاری تعیین‌کننده برای دگرگونی جامعه می‌دانستند؛ کار زنان را از منظر اخلاقی و اجتماعی زنده می‌شمردند؛ و با هرگونه دخالت دولت در مناسبات کاری (شامل قانون‌گذاری برای کاهش روز کاری به هشت ساعت) مخالف بودند، به این علت که چنین کاری رابطه‌ی خصوصی بین کارگران و کارفرمایان را تهدید و نظام بر سر قدرت را تقویت می‌کند.

رهبران شورای عمومی با تکیه بر برنامه‌هایی که مارکس آماده کرده بود موفق شدند گروه از لحاظ عددی پر قدرت همیاران را در کنگره به حاشیه برانند، و رأی لازم در حمایت از مداخله‌ی دولت را کسب کنند. پیرامون موضوع اخیر، مارکس در دستورالعمل‌هایی برای نمایندگان شورای عمومی موقت مسائل را به روشنی توضیح داد:

این امر تنها با تبدیل انگیزه‌ی اجتماعی به نیروی اجتماعی عملی می‌شود، و تحت شرایطی معین، هیچ شیوه‌ی دیگری برای انجام این کار وجود ندارد جز از طریق قوانین عمومی که قدرت دولت آن را به اجرا در آورد. در اجرای این قوانین، طبقه‌ی کارگر قدرت دولتی را تقویت نمی‌کند. برعکس، کارگران آن قدرتی را که اکنون علیه آنها استفاده می‌شود، به کارگزار خود بدل می‌کنند. آنها با قانون سراسری چیزی را عملی می‌کنند که انبوهی از تقلاهای فردی مجزا بی هیچ نتیجه‌ای در پی آن است. [3]

علاوه بر این، دستورالعمل‌هایی که مارکس برای کنگره‌ی ژنو نوشت، بر کارکرد اساسی اتحادیه‌های کارگری تأکید می‌کرد که نه تنها همیاران، که پیروان رابرت اوئن در بریتانیا و پیروان فردیناند لاسال در آلمان هم به‌شدت علیه آن موضع می‌گرفتند: «این فعالیت اتحادیه‌های کارگری نه فقط قانونی، که ضروری است. تا زمانی که نظام فعلی تولید پابرجاست نمی‌توان از اتحادیه‌ها چشم‌پوشی کرد. بر عکس، باید با تشکیل و ادغام اتحادیه‌های کارگری در تمامی کشورها آن را عمومی کرد.» [4]

در همین سند، مارکس اتحادیه‌های موجود را از نقدش مصون نمی‌دارد. چرا که آنها «فقط و فقط مصمم به مبارزات محلی و بی‌واسطه با سرمایه [بودند] و هنوز تماماً قدرتشان را برای فعالیت علیه خود نظام

بردگی مزدی درک نکرده [بودند]. از این رو از جنبش‌های عمومی اجتماعی و سیاسی بسیار دور مانده‌اند.» [5]

بنابراین، با وجود تمام دشواری‌های ناشی از گوناگونی ملیت‌ها، زبان‌ها و فرهنگ‌های سیاسی، بین‌الملل توانست به اتحاد و هماهنگی میان طیف گسترده‌ای از سازمان‌ها و مبارزات خودانگیخته دست یابد. بزرگترین امتیاز بین‌الملل این بود که به‌طور قطعی از خصلت محدود اهداف و استراتژی‌های اولیه‌اش فراتر رفت و نیاز مطلق به همبستگی طبقاتی و همکاری بین‌المللی را اثبات کرد. پس از 1867، بین‌الملل که از موفقیت در دستیابی به این اهداف، شمار فزاینده‌ی اعضا و سازمان‌دهی کارآمدتر نیرو گرفته بود، در سراسر اروپای قاره‌ای پیش‌روی کرد.

در طول چهار سال همیاران جناحی پراهمیت در بین‌الملل بودند. مارکس بی‌شک نقشی کلیدی در مبارزه‌ی طولانی برای کاهش اثرگذاری پرودون بر بین‌الملل داشت. ایده‌های مارکس تأثیری اساسی بر رشد نظری رهبران بین‌الملل داشت، و او با پیروزی در هر کشمکش عمده درون سازمان، توانایی چشمگیری در حمایت از آنها از خود نشان داد. برای مثال در مورد تعاونی، او در سال 1866 در **دستورالعمل‌هایی برای شورای عمومی موقت: مسائل متفاوت**، به کارگران توصیه کرد که «به تولید تعاونی وارد شوند نه فروشگاه‌های تعاونی. دومی تنها به سطح نظام اقتصادی موجود آسیب می‌زند، اولی به پایه و اساس آن یورش می‌برد.» [6] کنگره‌ی بروکسل، که در سپتامبر 1868 برگزار شد، در نهایت بساط همیاران را جمع کرد. نقطه‌ی اوج آنجا بود که مجمع پیشنهاد سزار دو پاپ را پیرامون اجتماعی کردن وسایل تولید پذیرفت - گام بزرگی رو به جلو در توصیف بنیان اقتصادی سوسیالیسم، که دیگر صرفاً ایده‌ای در نوشته‌های روشنفکرانی خاص نبود بلکه در برنامه‌ی تشکیلاتی فراملیتی وارد شد. در خصوص زمینداری، مجمع موافقت کرد که: «توسعه‌ی اقتصادی جامعه‌ی مدرن ضرورت اجتماعی تبدیل زمین‌های مزروعی به دارایی عمومی جامعه، و اجاره‌ی زمین به شرکت‌های کشاورزی را به‌نیابت از دولت تحت شرایطی قابل‌قیاس با شرایطی که پیرامون معادن و راه‌آهن بیان شد، خلق خواهد کرد.» [7]

در آخر، چند نکته‌ی جالب توجه پیرامون محیط زیست: «از آنجا که اعطای جنگل‌ها به اشخاص به نابودی درختان می‌انجامد که برای بقای سرزندگی طبیعت ضروری هستند، و در همین راستا، به از میان رفتن خاک‌های حاصلخیز، و نیز سلامتی و زندگی مردم ختم می‌شود، کنگره معتقد است جنگل‌ها باید در تملک جامعه باقی بمانند.» [8]

بنابراین بین‌الملل در بروکسل نخستین اظهار عقیده‌ی رسمی روشنش را درباره‌ی اجتماعی‌سازی وسایل تولید توسط مقامات دولتی انجام داد. این نشانه‌ی پیروزی پراهمیتی برای شورای عمومی و نخستین ظهور اصول سوسیالیستی در برنامه‌ی سیاسی یک تشکیلات کارگری بزرگ بود.

تصمیم‌های کنگره‌ی بروکسل پیرامون زمینداری بار دیگر در کنگره‌ی بازل در سپتامبر 1869 مورد تأکید قرار گرفت. تا آنجا که یازده تن از فرانسوی‌ها متنی را تأیید کردند که اعلام می‌کرد جامعه حق دارد مالکیت خصوصی بر زمین را از میان ببرد و آن را بخشی از اجتماع کند. فرانسوی‌ها پس از بازل، دیگر در بین‌الملل پیرو نظریه‌ی همیاری نبودند.

### 3. اهمیت حزب سیاسی پس از کمون پاریس

پس از پیروزی آلمانی‌ها در نبرد سدان و اسارت بناپارت، مردم پاریس علیه آدولف تییر شوریدند، و کمون پاریس، نخستین رخداد سیاسی عظیم در حیات جنبش کارگری، را در مارس 1871 بنیان نهادند. اما در خلال «هفته‌ی خونین» (21-28 مه 1871)، چند ده‌هزار کمونارد در نبرد کشته یا بدون تشریفات قانونی اعدام شدند؛ این خونبارترین کشتار در تاریخ فرانسه بود. دستکم 43.000 نفر دیگر به زندان افتادند، 13.500 نفر از آنان عاقبت به مرگ، حبس، کار اجباری یا تبعید محکوم شدند. از آن پس بین‌الملل در مرکز مناقشات بود و مظنون اصلی هر حرکتی علیه نظم مستقر به شمار می‌آمد. مارکس با طعنه‌ی تلخی در این فکر بود که «آتش‌سوزی بزرگی در شیکاگو رخ داده، تلگراف در سراسر جهان آن را کردار شریرانه‌ی بین‌الملل اعلام کرده؛ و شگفت‌آور است که هنوز طوفانی که هند غربی را ویران کرده به اعمال دیوآسای بین‌الملل نسبت نداده‌اند.» [9]

با این حال، پاریس شورشی جنبش کارگری را تقویت کرد، آن را وادار کرد مواضع رادیکال‌تری اتخاذ کند و مبارز هجویی‌اش را تشدید کند. تجربه نشان داد که انقلاب امکان‌پذیر است، که هدف می‌تواند و باید بنا کردن جامعه‌ای باشد به‌کلی متفاوت با نظم سرمایه‌داری، اما کارگران برای دستیابی به این هدف همچنین مجبورند شکل‌های پایدار و سازمان‌یافته‌ی جمعیت سیاسی را خلق کنند. این ایده‌ها در اساسنامه‌ی سازمان در کنفرانس لندن در سپتامبر 1871 مطرح شد. یکی از اهدافی که در لندن به تصویب رسید اعلام می‌کرد: طبقه‌ی کارگر، به‌عنوان یک طبقه، در برابر قدرت جمع‌ی طبقات مالک نمی‌تواند کاری کند، مگر اینکه خود را در قالب حزبی سیاسی برگمارد، مجزا و نیز در مقابل تمام احزاب کهنی که طبقات مالک شکل داده‌اند؛ بر ساختن طبقه‌ی کارگر در یک حزب سیاسی برای پیروزی انقلاب اجتماعی و فرجام نهایی آن - نابودی طبقات - اجتناب‌ناپذیر است؛ و ترکیب نیروهایی که طبقه‌ی کارگر پیشتر توسط مبارزات اقتصادی‌اش به انجام رسانده است، هم‌زمان باید در حکم اهرمی برای مبارزاتش علیه قدرت سیاسی زمین‌داران و سرمایه‌داران عمل کند. [10]

نتیجه‌گیری روشن بود: «جنبش اقتصادی [طبقه‌ی کارگر] و کنش سیاسی آن به‌گونه‌ای جدایی‌ناپذیر همبسته است.» [11]

در حالی که کنگره‌ی ژنو اهمیت اتحادیه‌های کارگری را در سال 1866 تثبیت کرد، کنفرانس لندن در سال 1871 تمرکز را به دیگر ابزار جنبش کارگری مدرن یعنی حزب سیاسی معطوف کرد. به‌باور مارکس، خودرهایی طبقه‌ی کارگر نیازمند فرآیندی طولانی و دشوار بود - دقیقاً برخلاف نظریه‌ها و فعالیت‌های **تعالیم یک انقلابی** اثر سرگئی نچایف، که نمایندگان در لندن دفاع او از انجمن‌های مخفی را محکوم کردند، اما میخاییل باکونین با شور و حرارت از آن حمایت می‌کرد.

با وجود نظرات موافق سودمندی نقطه‌عطف لندن، بسیاری آن را مداخله‌ای احمقانه دانستند. نه فقط گروه‌های مرتبط با باکونین، که اغلب اتحادیه‌ها و شعبه‌های محلی، اصول خودمختاری و احترام به واقعیت‌های گوناگون پدیدآورنده‌ی بین‌الملل را یکی از بنیادهای بین‌الملل قلمداد می‌کردند. این برآورد غلط از نقش مارکس بحران تشکیلات را سرعت بخشید.

نبرد نهایی بین «سانترالیست‌ها» و «طرفداران خودمختاری» در کنگره‌ی لاهه در سپتامبر 1872 رخ داد. اهمیت حیاتی این نشست مارکس را وادار کرد شخصاً به‌همراه انگلس در آن حضور یابد. در واقع، این تنها کنگره‌ی تشکیلات بود که او در آن شرکت کرد. تمام جلسات کنگره مملو از جدال پایان‌ناپذیر دو اردوگاه

بود، و پذیرش تصمیم‌ها تنها به علت ترکیب کژدیسه‌ی آن ممکن شد. به‌هرحال، از آن پس حزب برای مبارزه‌ی پرولتاریا حیاتی شمرده شد: حزب باید مستقل از تمامی نیروهای سیاسی می‌بود و باید از لحاظ برنامه‌ای و سازمانی مطابق با شرایط ملی ایجاد می‌شد.

#### 4. رهاورد بین‌الملل برای مارکس

نتیجه‌ی کنفرانس‌های لندن و لاهه، با عدم‌توجه به روحیات غالب یا در عدم‌آینده‌نگری لازم برای اجتناب از قدرت‌گیری باکونین و گروهش، تا حد زیادی به بحران درونی دامن زد. این نتیجه برای مارکس پیروزی زیان‌باری از آب درآمد - پیروزی‌ای که، در تلاش برای حل مجادلات درونی، با تشدید آن مجادلات پایان گرفت. با این حال، این را نباید از نظر دور داشت که تصمیم‌های اتخاذ شده در لندن تنها فرآیندی را سرعت بخشید که پیش از آن آغاز شده بود و عقب راندن آن امکان‌پذیر نبود.

در کنار تمام این ملاحظات تاریخی و تشکیلاتی، ملاحظات دیگری نیز در رابطه با شخصیت اصلی ماجرا وجود دارد. همانطور که مارکس در جلسه‌ی کنفرانس لندن در سال 1871 به نمایندگان یادآوری کرده بود، «فعالیت شورا بسیار گسترده شده بود، و این ضروری بود چرا که باید هم با مسائل عمومی و هم با مسائل ملی دست و پنجه نرم می‌کرد.» [12] بین‌الملل دیگر تشکیلات کوچک سال 1864 نبود که تنها مرکب از شاخه‌های انگلیسی و فرانسوی باشد؛ اکنون بین‌الملل در تمام کشورهای اروپا حاضر بود، کشورهای که هر یک مشکلات و خصالت‌های ویژه‌ی خود را داشتند. نه تنها تشکیلات در همه جا از کشمکش‌های درونی در عذاب بود، بلکه رسیدن کموناردهای تبعیدی به لندن، با تمایلات جدید و رهاورد ناهمگونی از ایده‌ها، اجرای وظیفه‌ی سنتز سیاسی را برای شورای عمومی دشوارتر می‌کرد.

مارکس پس از هشت سال فعالیت فشرده برای بین‌الملل به‌شدت خسته شده بود. او با آگاهی از اینکه نیروهای کارگری در پی شکست کمون پاریس در حال عقب‌نشینی بودند - مهم‌ترین حقیقت آن دوران به‌باور او - تصمیم گرفت سال‌های پیش رو را به تلاش برای تکمیل سرمایه اختصاص دهد. او به هنگام عبور از دریای شمال برای رسیدن به هلند، لابد به این فکر افتاده که نبردی که انتظارش را می‌کشد لاجرم آخرین نبرد مهم او در مقام شخصیت مستقیم ماجراست.

مارکس پس از شخصیتی آرام که در نخستین نشست در تالار سنت مارتین در 1864 از خود نشان داد، نه تنها از جانب نمایندگان کنگره و شورای عمومی، بلکه از سوی افکار عمومی به‌عنوان رهبر بین‌الملل به رسمیت شناخته شده بود. از این رو، اگرچه بین‌الملل یقیناً تا حد زیادی وام‌دار مارکس بود، نقش زیادی نیز در تغییر زندگی او داشت. مارکس را پیش از تأسیس بین‌الملل، فقط در محافل کوچک فعالان سیاسی می‌شناختند. بعدها، و بیش از همه پس از کمون پاریس - و نیز قطعاً پس از انتشار اثر سترگش در سال 1867 - آوازه‌ی او در میان انقلابیون در بسیاری از کشورهای اروپا پیچیده بود، تا جایی که مطبوعات از او با عنوان «دکتر ترور سرخ» نام می‌بردند. مسئولیتی که ناشی از نقش او در بین‌الملل بود - که به او اجازه می‌داد از نزدیک مبارزات اقتصادی و سیاسی را تجربه کند - محرکی دیگر برای تأملاتش پیرامون کمونیسم بود و به کل نظریه‌ی ضدسرمایه‌داری‌اش غنای بیشتری بخشید.

یادداشت مترجم: متن حاضر ترجمه‌ای است از:

<https://marx200.org/en/blog/marxs-political-militancy-time-international-working-mens-association>

یادداشت‌ها:

1. برای بررسی مفصل بین‌الملل - و برای کتاب‌شناسی مهم‌ترین قطعنامه‌ها و اسناد - ر. ک. به مارچلو موستو، «مقدمه»، در کتاب کارگران متحد شوید! بین‌الملل پس از 150 سال (به کوشش موستو)، نیویورک/لندن، انتشارات بلومزبری، 2014، صص. 1-68.
2. Marx, 'Resolutions of the Geneva Congress (1866)', in Musto (ed.), Workers Unite!, op. cit., p. 85.
3. Ibid.
4. Ibid.
5. Ibid.
6. Ibid.
7. Karl Marx, 'Resolutions of the Brussels Congress (1868)', in Musto (ed.), Workers Unite!, op. cit., p. 92.
8. Ibid.
9. Karl Marx, Report of the General Council to the Fifth Annual Congress of the International.
10. Karl Marx and Friedrich Engels, 'On the Political Action of the Working Class and Other Matters', in Musto (ed.), Workers Unite!, op. cit., p. 285.
11. Ibid.
12. Karl Marx, 22 September 1872, in Première Internationale, vol. II, p. 217.